

ایلیا - شماره ده

Jeff Pippenger

2023-10-13

۱۸۵۶

جنبش میلرایت در فصل هفتم کتاب اشعیا با یک نبوت شصت و پنج ساله که در 742 قبل از میلاد آغاز شد، نمایانده شد. آن شصت و پنج سال که در تاریخ اشعیا رخ داد، نمایانگر شصت و پنج سال 1798 تا 1863 میلادی است. آلفا و امگا همواره پایان را با آغاز به تصویر می‌کشد. نبوت شصت و پنج ساله لعنت «هفت بار» را علیه پادشاهی‌های شمالی و جنوبی اسرائیل مشخص می‌کند. نخستین «هفت بار» علیه پادشاهی شمالی در 723 قبل از میلاد آغاز شد، نوزده سال پس از آن که اشعیا این پیشگویی را به شاه آحاز اعلام کرد. آخرین «هفت بار» علیه پادشاهی جنوبی در پایان آن شصت و پنج سال، در 677 قبل از میلاد آغاز شد.

نخستین نفرین هفت زمان بر ضد افرایم در سال 1798 پایان یافت؛ همان زمان پایان که در آن رؤیای رود اولای در باب‌های هشتم و نهم دانیال از مهر گشوده شد. این امر به‌طور نبوی هم فرارسیدن پیام فرشته اول و هم آغاز نبوی جنبش میلریتی را نشان داد. آخرین نفرین هفت زمان بر ضد یهودا در سال 1844 پایان یافت؛ یعنی هنگام فرارسیدن پیام فرشته سوم. نوزده سال بعد، در 1863، آن شصت و پنج سالی که در آغاز آن پیشگویی مطرح شده بود، نشانگر پایان جنبش میلریتی و آغاز کلیسای ادونتیست روز هفتم لاودیکه‌ای بود. هفت سال پیش از 1863، در 1856، جیمز وایت آغاز کرد به بیان این که جنبش میلریتی دیگر کلیسای فیلادلفیا نبود و به کلیسای لاودیکه تبدیل شده بود. نوه‌اش هنگام نگارش زندگینامه الن وایت، درباره تاریخ 1856 و پیام لاودیکه‌ای می‌نویسد.

پیام لاودیکه‌ای

ادونتیست‌هایی که سبت را نگاه می‌داشتند بر این باور بودند که پیام‌های خطاب به هفت کلیسا در مکاشفه باب‌های ۲ و ۳، تجربه کلیسای مسیحی را در گذر سده‌ها به تصویر می‌کشد. نتیجه‌گیری آنان این بود که پیام کلیسای لاودیکه بر کسانی اطلاق می‌شد که آنان اکنون آن‌ها را «ادونتیست‌های اسمی» می‌نامیدند؛ یعنی کسانی که سبت روز هفتم را نپذیرفته بودند. در سرمقاله‌ای کوتاه در شماره ۹ اکتبر نشریه ریویو، جیمز وایت چند پرسش تأمل‌برانگیز مطرح کرد و آن‌ها را با این بیان آغاز کرد:

این پرسش دارد از نو سر برمی‌آورد: «ای نگهبان، از شب چه خبر؟» در حال حاضر فقط مجال طرح چند پرسش هست؛ پرسش‌هایی که برای جلب توجه به موضوعی که به آن مربوطاند مطرح شده‌اند. امید داریم به‌زودی پاسخی کامل داده شود. — ۹ Review and Herald، اکتبر ۱۸۵۶.

از میان یازده پرسشی که او مطرح کرد، ششمین آن‌ها بود که بر لاودیکیان تمرکز کرد.

۶. آیا حالت لاودیکیان (ولرم، و نه سرد و نه گرم) به‌درستی وضعیت بدنه کسانی را که مدعی پیام فرشته سوم هستند نشان نمی‌دهد؟ — همان.

آخرین پرسش موضوع را باز می‌کند:

۱۱. اگر وضعیت ما به‌عنوان یک قوم چنین باشد، آیا جز آن که به «پند» شاهد راستین گوش فرا دهیم، هیچ مبنای واقعی‌ای برای امید به لطف خدا داریم؟ تو را پند می‌دهم که از من طلائی آزموده در آتش بخری تا دولت‌مند شوی؛ و جامه سفید تا پوشیده شوی و رسوایی عربانی‌ات آشکار

نگردد؛ و چشمانت را با مرهم چشم تدهین کن تا ببینی. هر که را دوست دارم، توبیخ و تأدیب می‌کنم؛ پس غیور باش و توبه کن. اینک، بر در ایستاده‌ام و می‌گویم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را بگشاید، نزد او داخل خواهم شد و با او شام خواهم خورد و او نیز با من. به آن‌که غالب آید، عطا خواهم کرد که با من بر تخت من بنشیند، چنان‌که من نیز غالب آمدم و با پدر خود بر تخت او نشسته‌ام. مکاشفه ۱۸: ۲۱-۲۳. همان.

آشکار است که حقیقت امر تازه داشت بر ذهن جیمز وایت روشن می‌شد. شماره بعدی «ریویو» ارائه‌ای هفت‌ستونی از هفت کلیسا را زیر همان عنوان منتشر کرد. او در سخنان آغازین خود اعلام کرد:

ما باید با برخی از مفسران معاصر هم‌عقیده باشیم که این هفت کلیسا باید به‌عنوان نمایانگر هفت وضعیت کلیسای مسیحی، در هفت دوره زمانی که سراسر دوران مسیحیت را در بر می‌گیرد، فهمیده شوند. - همان، ۱۶ اکتبر ۱۸۵۶.

او سپس به نبوت پرداخت و هر کلیسا را جداگانه بررسی کرد. چون به هفتمی، یعنی لاودیکیه، رسید، اعلام کرد:

این توصیف غم‌انگیز از این کلیسا، برای ما به‌عنوان یک قوم، تا چه حد مایه فروتنی است. و آیا این توصیف هولناک، تصویری تمام‌عیار از وضعیت کنونی ما نیست؟ هست؛ و تلاش برای طرفه رفتن از اثر این شهادت موشکافانه خطاب به کلیسای لاودیکیه بی‌فایده خواهد بود. خداوند یاریمان کند که آن را بپذیریم و از آن بهره ببریم. - همان.

پس از آن‌که او دو ستون را به کلیسای لاودیکیه اختصاص داد، سخنان پایانی‌اش حاوی فراخوانی قوی بود:

ای برادران عزیز، ما باید بر دنیا، نفس و شیطان غلبه کنیم، وگرنه در ملکوت خدا نصیبی نخواهیم داشت. ... فوراً به این کار بپردازید و با ایمان، وعده‌های پرفیض داده‌شده به لاودیکیان توبه‌کار را مطالبه کنید. به نام خداوند برخیزید و بگذارید نور شما برای جلال نام مبارک او بدرخشد. - همان

واکنش از میدان عمل هیجان‌انگیز بود. G. W. Holt در ۲۰ اکتبر از اوهايو نوشت:

بله، من واقعاً معتقدم که ما که در پیام سوم، با احکام خدا و ایمان عیسی هستیم، همان کلیسایی هستیم که این سخن خطاب به آن است؛ و هر قدر زودتر برای به‌دست آوردن طلای آزموده و جامه‌های سفید و مرهم چشمی درخواست کنیم، کم است، تا بینا شویم. — همان، ۶ نوامبر ۱۸۵۶.

از شمال شرق، صدای تازه‌ای در این موضوع شنیده شد؛ صدای استیفن ان. هسکل از پرینستون، ماساچوست. او به‌عنوان یک ادونتیست روز نخست در بیست‌سالگی موعظه را آغاز کرده بود؛ اکنون، سه سال بعد، پیام فرشته سوم را پذیرفته بود. او که پژوهشگری دقیق در کتاب مقدس بود، پس از دیدن سرمقاله کوتاه و آغازین وایت که مسئله هفت کلیسا را طرح می‌کرد، بر آن شد مطلبی مفصل برای ریویو بنویسد:

موضوع مورد اشاره در چند ماه گذشته برای من بسیار محل توجه و علاقه عمیق بوده است... مدتی است که به این باور رهنمون شده‌ام که پیام خطاب به لاودیکیان به ما تعلق دارد؛ یعنی به کسانی که به پیام فرشته سوم ایمان دارند، به دلایل متعددی که آن‌ها را موجه می‌دانم. دو مورد را ذکر خواهم کرد. — همان.

او چنین می‌کند و دو ستون را به نتیجه‌گیری‌هایش اختصاص می‌دهد. هنگامی که سخنش را به پایان رساند، اعلام کرد:

نظریه‌ای دربارهٔ پیام فرشتهٔ سوم، بدون جامهٔ عروسی—که پارسایی قدیسان است—هرگز، نه هرگز، ما را نجات نخواهد داد. ما باید قداست را در ترس خداوند به کمال برسانیم.—همان.

هم‌زمان با ادامه سرمقاله‌های جیمز وایت درباره پیام به کلیسای لاودیکیه، مفاهیمی که ادونتیس‌هایی که سبت را نگاه می‌داشتند اینک در نشریه ریویو می‌خواندند، تکان‌دهنده بودند؛ اما با تأمل سنجیده و همراه با دعا دریافت شد که این مفاهیم بر خودشان صدق می‌کند. نامه‌های رسیده به سردبیر نشان از اتفاق نظر نسبتاً عمومی داشت و حکایت می‌کرد که بیداری‌ای در جریان است. اینکه آن پیام برانگیزاننده زابیده هیجان نبود، با نخستین مقاله در «شهادت شماره ۳»، منتشرشده در آوریل 1857، با عنوان «غیور باشید و توبه کنید»، تصدیق شد. که چنین آغاز می‌شود: «خداوند در رؤیا برخی چیزها را دربارهٔ کلیسا در وضعیت نیم‌گرم کنونی‌اش به من نشان داده است که آن‌ها را برای شما بازگو خواهم کرد.» — 1T، ص. 141. در آن، الن وایت آنچه را که دربارهٔ حملات شیطان به کلیسا از طریق رفاه و دارایی‌های زمینی به او نشان داده شده بود، بیان کرد. آرتور وایت، الن جی. وایت: سال‌های آغازین، جلد ۱، صص. 342-344.

جنبش میلری از نظر نبوتی به‌عنوان کلیسای فیلادلفیه آغاز شد و در سال ۱۸۵۶ به کلیسای لائودیکیه تبدیل گردید. هفت سال بعد آن جنبش پایان یافت، و کلیسای ادونتیس‌ت روز هفتم به‌عنوان کلیسای لائودیکیه آغاز شد و چنین باقی خواهد ماند تا از دهان خداوند قی شود. جنبش یکصد و چهل و چهار هزار از درون کلیسای لائودیکیه برآمد، همان‌گونه که جنبش میلری از درون کلیسای ساردیس برآمد. جنبش یکصد و چهل و چهار هزار از این حیث با جنبش میلری موازی است که جنبش نخست از فیلادلفیه به لائودیکیه تغییر یافت و جنبش پایانی از لائودیکیه به فیلادلفیه تغییر می‌یابد. نقطه گذار از فیلادلفیه به لائودیکیه در تاریخ جنبش میلری به‌طور مشخص سال ۱۸۵۶ تعیین شده است، پس نقطه گذار باید در جنبش آخر نیز مشخص باشد، زیرا خدا هرگز تغییر نمی‌کند. نقطه گذار در مکاشفه، باب یازدهم، با دو نبی که در خیابان‌ها کشته می‌شوند، شناسایی شده است.

و چون شهادت خود را به پایان رسانند، وحش که از هاویه برمی‌آید، با آنان جنگ خواهد کرد، بر آنان غالب خواهد شد و آنان را خواهد کشت. و اجساد آنان در خیابان شهر عظیم خواهد ماند؛ شهری که از نظر روحانی سدوم و مصر خوانده می‌شود، جایی که خداوند ما نیز در آن مصلوب شد. مکاشفه ۱۱:۷، ۸.

آخرین جنبش خواهد مُرد، سپس خواهد ایستاد و پس از آن به‌عنوان بیرق دوباره زنده خواهد شد. با این کار با شاخ جمهوریت همسو خواهد شد. شاخ جمهوریت تصویری برای وحش شکل می‌دهد، و آن وحشی که برایش این تصویر ساخته می‌شود در مکاشفه باب هفدهم مطرح شده است، و آن وحش به‌عنوان سر پنجم که زخمی مهلک دریافت کرده بود و قرار بود به‌صورت سر هشتم دوباره زنده شود، شناخته می‌شود. او به‌عنوان هشتمی که از همان هفت بود، دوباره زنده خواهد شد.

و آن وحش که بود و نیست، او خود هشتمی است و از جملهٔ آن هفت است و به هلاکت می‌رود. مکاشفه ۱۱:۱۷.

شاخ جمهوری‌خواه تصویری از آن وحش می‌ساخت، و بنابراین کشته می‌شد و سپس زنده می‌شد. وقتی زنده می‌شد، سر هشتمی می‌بود که از آن هفت سر پیشین بود. شاخ پروتستان بر همان وحش زمین سوار است که شاخ جمهوری‌خواه بر آن سوار است و باید همان پویایی‌های نبوی را دارا باشد. گذار از فیلادلفیا به لائودیکیه در جنبش میلری پیش‌نمونه گذار از لائودیکیه به فیلادلفیا در آخرین جنبش است.

وقتی آخرین جنبش در ۱۸ ژوئیه ۲۰۲۰ زخم مرگباری دریافت کرد، به‌عنوان لائودیکیه مرد. هنگامی که، چنان‌که در مکاشفه یازده نمایانده شده، به فیلادلفیا انتقال یافت، نمایانگر کلیسای هشتم می‌شد،

یعنی از آن هفت. مرگ در سال ۲۰۲۰ با شاخ جمهوری خواه موازات داشت، زیرا از وقتِ انتها در ۱۹۸۹ تا آن زمان شش رئیس‌جمهور بر سر کار آمده بودند. رئیس‌جمهور ششم زخم مرگباری دریافت کرد که در ۲۰۲۴ شفا خواهد یافت. آن سر‌آنگاه هشتمین سر ایالات متحده از وقتِ انتها در ۱۹۸۹ خواهد بود، و از آن هفت خواهد بود. هر دو شاخ، همان ششم بودند که به هشتم بدل می‌شود. این حقیقت بخش بزرگی از پیام مکاشفه عیسی مسیح است که درست پیش از بسته‌شدن مهلت مهرش گشوده می‌شود.

از این‌رو، مهم است نسبت به تاریخ میلریتی که نمونه‌ای از تاریخ کنونی ماست، روشن و صریح باشیم. خواهر وایت در سال ۱۸۵۶ تطبیق لاودیکیه بر این جنبش را که جیمز وایت ارائه کرده بود، تأیید کرد؛ پس این تطبیق برخاسته از منطق انسانی نیست. هفت سال پیش از آن که کلیسای ادونتیست روز هفتم از نظر قانونی با شاخ جمهوری‌خواهی پیوند بخورد، به واسطه الهام به‌عنوان کلیسای لاودیکیه شناخته شد. این بدین معناست که در تاریخ کلیسای ادونتیست روز هفتم حتی یک روز هم وجود نداشته که چیزی جز برهنه، فقیر، کور، بیچاره و شقی باشد. این واقعیت نبوی زمینه و توجیهی فراهم می‌آورد تا چهار رجس فزاینده حزقیال باب هشتم را به‌منزله چهار نسل ادونتیسم بشناسیم.

وقتی به تاریخ جنبش میلریتی از منظر ساختار شصت و پنج‌ساله باب هفتم اشعیا بنگریم، باید دریافت که نبوت «هفت زمان» چتر نبوی است که سراسر تاریخ جنبش میلریتی را در بر می‌گیرد. در سال ۱۸۵۶، پیام به کلیسای لاودیکیه برای ادونتیسم میلریتی به حقیقت حاضر تبدیل شد. ارائه‌کننده پیام لاودیکیه جیمز یا الن وایت نبود، بلکه شاهد امین و راستین بود.

و به فرشته کلیسای لاودکیان بنویس: اینها را «آمین»، شاهد امین و راستین، آغاز آفرینش خدا، می‌گوید: کارهایت را می‌دانم، که نه سردی و نه گرمی؛ ای کاش سرد یا گرم می‌بودی. پس چون ولرم هستی و نه سرد و نه گرم، تو را از دهان خود بیرون خواهم انداخت. زیرا می‌گویی: ثروتمندم و مال فراوان یافته‌ام و به هیچ چیز نیاز ندارم؛ و نمی‌دانی که تو نگون‌بخت و بینوا و فقیر و کور و عریان هستی. تو را نصیحت می‌کنم که از من طلای آزموده در آتش بخری تا ثروتمند شوی؛ و جامه سفید تا پوشیده شوی و رسوایی عریانی‌ات آشکار نگردد؛ و به چشمانت مرهم چشم بمال تا ببینی. هر که را دوست دارم، او را توبیخ و تأدیب می‌کنم؛ پس غیور باش و توبه کن. اینک بر در ایستاده‌ام و می‌گویم؛ اگر کسی صدای مرا بشنود و در را بگشاید، به نزد او خواهم آمد و با او شام خواهم خورد و او نیز با من. به آن که غالب آید، عطا خواهم کرد تا با من بر تخت من بنشیند، چنان‌که من نیز غلبه کردم و با پدرم بر تخت او نشستم. هر که گوش دارد، بشنود آنچه روح به کلیساها می‌گوید. مکاشفه ۱۴:۳-۲۲.

شاهد راستین بیان می‌کند که اگر کسی صدای او را «بشنود»، او داخل خواهد شد و با او «شام خواهد خورد». اگر لاودیکیه در را بگشاید، مسیح داخل خواهد شد و با آنان شام خواهد خورد. اگر به مسیح اجازه ورود داده شود، او پیامی با خود می‌آورد، زیرا نماد خوردن نشانگر دریافت پیام است. می‌توان این پیام را صرفاً «پیام لاودیکیه» دانست، اما این نگاه، برداشت کم‌عمقی از معنای پیامی است که او عرضه می‌کند. در سال ۱۸۵۶، هیرام ادسون مجموعه‌ای از هشت مقاله ارائه کرد که حاوی اطلاعات نبوی بود و فهم نخستین «نبوت زمانی» را که فرشتگان خدا ویلیام میلر را هدایت کردند تا آن را بشناسد و اعلام کند، گسترش می‌داد. در آن هشت مقاله، ادسون شصت و پنج سال اشعیا باب هفتم را به‌درستی شناسایی کرد.

آغاز کار میلر کشف هفت زمان بود، و هفت سال پیش از آنکه جنبشی که به نام خدمت او نامیده شد به پایان برسد، مکاشفه‌ای عمیق‌تر از همان نبوت به ادونتیسم میلری عرضه شد. این در همان سالی عرضه شد که آنان از طریق الهام به‌عنوان لاودیکیان شناخته شدند. از نظر نبوی، دوهزار و پانصد و بیست روز بعد، در سال ۱۸۶۳، نخستین کشف میلر درباره زمان نبوی رد شد. پیام لاودیکیان برای

جنبش ادونتیست در سال ۱۸۵۶ رسید، و خداوند هشت بار در زد، با هشت مقاله، تا ببیند آیا می‌تواند راهی برای ورود بیابد. در پایان جنبش، شاهد امین و حقیقی می‌خواست با قوم خود هم‌سفره شود، با خوردن همان نخستین پیام زمان از آغاز جنبش. قوم او از خوردن امتناع کردند، و هفت سال، یا دوهزار و پانصد و بیست روز نبوی بعد، قوم او دری را بستند که به وسیله کلید داوود، که به دست ویلیام میلر سپرده شده بود، گشوده شده بود. آنان نزد یک نبی پیر سامری بازگشتند که به آنان دروغ خوراند و سرنوشتشان را مهر و موم کرد تا میان یک لاغ و یک شیر بمیرند.

در سال ۱۸۵۶، شاخ پروتستان در بحران دره‌ی رویا بود، زیرا هر جا رویا نباشد، مردم هلاک می‌شوند. در سال ۱۸۵۶، شاخ جمهوری‌خواه نیز در بحرانی بود.

سال ۱۸۵۶ ادامه‌ی درگیری خشونت‌باری را رقم زد که به «کانزاس خونین»، جنگ مرزی کانزاس-میزوری، معروف است. کشمکش بر سر این بود که کانزاس به عنوان ایالتی آزاد یا برده‌دار به اتحادیه بپیوندد. این منازعه شامل رویارویی‌های خشونت‌آمیز میان مهاجران طرفدار برده‌داری و مخالف برده‌داری بود.

در ۲۲ مه ۱۸۵۶، در صحن سنای ایالات متحده نیز حادثه‌ای خشونت‌آمیز رخ داد؛ زمانی که پرستون بروکس، نماینده مجلس نمایندگان و طرفدار برده‌داری از کارولینای جنوبی، با عصایش به طرز وحشیانه‌ای به سناتور چارلز سامنر از ماساچوست حمله کرد. سامنر پیش‌تر سخنرانی‌ای ضد برده‌داری با عنوان «جنایت علیه کانزاس» ایراد کرده بود که بروکس را به شدت خشمگین کرد. این حادثه ضرب‌و‌شتم با عصا تنش‌های رو به افزایش میان شمال و جنوب بر سر مسئله برده‌داری را برجسته کرد.

در سال ۱۸۵۶، حزب جمهوری‌خواه در واکنش به آشفتگی سیاسی ناشی از قانون کانزاس-نبراسکا که در ۱۸۵۴ تصویب شد و موجب افزایش مخالفت با گسترش برده‌داری به قلمروهای جدید گردید، تأسیس شد. نخستین همایش ملی حزب در فیلادلفیا برگزار شد و جان سی. فریمونت به عنوان نخستین نامزد ریاست‌جمهوری این حزب در انتخابات ۱۸۵۶ برگزیده شد.

قانون کانزاس-نبراسکا قلمروهای کانزاس و نبراسکا را سازمان‌دهی کرد و به ساکنان آن قلمروها اجازه داد تا خودشان تصمیم بگیرند که آیا برده‌داری را در مرزهایشان مجاز می‌دانند یا نه. این مفهوم که به «حاکمیت مردمی» معروف است، عملاً مصالحه میسوری ۱۸۲۰ را لغو کرد؛ مصالحه‌ای که برده‌داری را در شمال مدار ۳۶°۳۰' در قلمرو لوئیزیانا ممنوع کرده بود. این قانون تأثیر عمیقی بر مسئله برده‌داری در قلمروها گذاشت. این قانون تنش‌های منطقه‌ای را دوباره شعله‌ور کرد، زیرا امکان آن را گشود که برده‌داری به مناطقی گسترش یابد که پیش‌تر آزاد از برده‌داری به شمار می‌رفتند، مانند کانزاس. تصویب قانون کانزاس-نبراسکا به هجوم ساکنان طرفدار و مخالف برده‌داری به قلمرو کانزاس انجامید؛ هر کدام امیدوار بودند بر نتیجه رأی‌گیری حاکمیت مردمی اثر بگذارند. این رقابت برای کنترل قلمرو به درگیری‌های خشونت‌آمیز و دوره‌ای از بی‌قانونی انجامید که در سال ۱۸۵۶ به «کانزاس خونین» معروف شد.

انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۸۵۶ رویداد سیاسی مهمی بود. در آن رقابتی سه‌جانبه میان دموکرات جیمز بوکانن، جمهوری‌خواه جان سی. فریمونت، و رئیس‌جمهور پیشین میلارد فیلمور از حزب آمریکایی جریان داشت. جیمز بوکانن در انتخابات پیروز شد و پانزدهمین رئیس‌جمهور ایالات متحده شد.

دوران ریاست‌جمهوری جیمز بوکانن بیش از هر چیز به خاطر ناتوانی‌اش در رسیدگی مؤثر به تنش‌ها و شکاف‌های فزاینده میان شمال و جنوب شناخته می‌شود؛ امری که در نهایت اندکی پس از ترک منصب او به وقوع جنگ داخلی آمریکا انجامید. به دلیل این ناکامی‌های چشمگیر در رهبری و مدیریت بحران، دوران ریاست‌جمهوری او غالباً یکی از ناموفق‌ترین دوران‌های ریاست‌جمهوری در تاریخ آمریکا

تلقى می‌شود.

رأی بدنام «درد اسکات» در سال ۱۸۵۷ اعلام کرد که بردگان، خواه در بند باشند یا آزاد، شهروند نبودند و نمی‌توانستند در دادگاه‌های فدرال اقامه دعوی کنند. همچنین اعلام کرد که کنگره نمی‌تواند برده‌داری را در قلمروهای ایالات متحده منع کند. بوکانن دموکرات علناً از رأی طرفدار برده‌داری «درد اسکات» حمایت کرد.

نه فقط موضع طرفدار برده‌داری جیمز بوکانن دموکرات اجازه داد تنش‌ها شدت یابد و به جنگ داخلی بینجامد، بلکه ناتوانی او در مدیریت اقتصاد کشور نیز به وحشت مالی ۱۸۵۷ انجامید که یکی از بزرگ‌ترین افت‌های اقتصادی تاریخ آمریکا پیش از رکود بزرگ بود. وحشت مالی ۱۸۵۷ به رکود اقتصادی شدیدی انجامید که چندین سال دوام داشت. کسب‌وکارها و بانک‌ها تعطیل شدند، بیکاری افزایش یافت و بازار سهام کاهش یافت.

در دوران ریاست‌جمهوری جیمز بوکانن، ایالت‌های جنوبی فرآیند جدایی از اتحادیه را آغاز کردند و در واکنش به انتخاب آبراهام لینکلن جمهوری‌خواه در سال ۱۸۶۰ از آن جدا شدند. بوکانن در برابر بحران جدایی‌طلبی رویکردی منفعلانه در پیش گرفت و استدلال می‌کرد که دولت فدرال اختیار جلوگیری به‌زور از جدایی را ندارد. این نبود اقدام قاطع به جنبش جدایی‌طلبی امکان داد تا قوت بگیرد. فقدان رهبری قوی او و اکراهش از اتخاذ اقدامات قاطع برای رسیدگی به بحران جدایی‌طلبی، به این تصور در جنوب دامن زد که می‌تواند بدون مواجهه با مقاومت نظامی از اتحادیه جدا شود.

در سال ۱۸۶۰، آبراهام لینکلن، نخستین رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه، انتخاب شد. در اول ژانویه ۱۸۶۳، رئیس‌جمهور لینکلن اعلامیه نهایی آزادی بردگان را امضا و صادر کرد که اعلام می‌کرد همه افراد به بردگی گرفته‌شده در سرزمین‌های تحت کنترل کنفدراسیون باید آزاد شوند. این دستور اجرایی تأثیر چشمگیری بر جنگ داخلی گذاشت، زیرا این درگیری را نه تنها به تلاشی برای حفظ اتحادیه، بلکه همچنین به مبارزه‌ای برای پایان دادن به برده‌داری تبدیل کرد. اعلامیه آزادی بردگان بلافاصله همه افراد به بردگی گرفته‌شده را آزاد نکرد. این اعلامیه مشخصاً به سرزمین‌های تحت کنترل کنفدراسیون مربوط می‌شد، جایی که اتحادیه اختیار محدودی داشت. با پیشروی نیروهای اتحادیه و به دست گرفتن کنترل سرزمین‌های کنفدراسیون، اعلامیه اجرا شد و افراد به بردگی گرفته‌شده در آن مناطق آزاد شدند. اعلامیه آزادی بردگان گامی اساسی در مسیر الغای نهایی برده‌داری در ایالات متحده بود و راه را برای تصویب متمم سیزدهم قانون اساسی آمریکا هموار کرد؛ متممی که در ۶ دسامبر ۱۸۶۵ تصویب و تصویب نهایی شد.

شاخ جمهوری‌خواه از دهه ۱۸۵۰ به بعد درگیر بحران مسئله برده‌داری بود. در کشور دو شکاف اصلی وجود داشت که دو جریان عمده اندیشه سیاسی نماینده آنها بودند. فرایند جدایی در سال ۱۸۵۶ آغاز شد، هنگامی که گروه‌های مخالف و موافق برده‌داری برای تحکیم دیدگاه‌های خود درباره برده‌داری به قلمرو کانزاس نقل مکان کردند، در همان زمانی که فیلادلفیا از لاودیکه جدا می‌شد. دموکرات‌ها طرفدار برده‌داری بودند و جمهوری‌خواهان مخالف برده‌داری.

در سال ۱۸۵۶، کانزاس خونین نمایانگر نمونه‌ای کوچک از جنگی بود که در پیش بود. در همان سال، یک دموکرات طرفدار برده‌داری به‌عنوان رئیس شاخ جمهوری‌خواه انتخاب شد و رهبری ناکارآمدش به نماد یک ریاست‌جمهوری ناکارآمد تبدیل شد، تا همین روزهای اخیر. او پیش از نخستین رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه قرار داشت که ناچار شد آشفتگی بر جای مانده از ریاست‌جمهوری بوکانن را جمع‌وجور کند.

تا سال ۱۸۶۳، شاخ جمهوری خواه مهم ترین فرمان اجرایی را در تاریخ وحش زمین مکاشفه سیزده صادر کرده بود. این فرمان اجرایی به برده داری می پرداخت. یک بند از این اعلامیه چنین می گوید: «این که در روز نخست ژانویه، در سال خداوند ما هزار و هشتصد و شصت و سه، همه افرادی که به عنوان برده در هر ایالت یا بخش تعیین شده ای از یک ایالت، که مردم آن در آن هنگام در شورش علیه ایالات متحد باشند، نگه داشته شده اند، از همان هنگام، از آن پس، و تا ابد آزاد خواهند بود؛ و قوه مجریه ایالات متحده، شامل اختیارات نظامی و دریایی آن، آزادی چنین افرادی را به رسمیت خواهد شناخت و حفظ خواهد کرد، و هیچ اقدام یا اقداماتی برای سرکوب چنین افرادی، یا هر یک از آنان، در هر تلاشی که برای دستیابی به آزادی واقعی خود انجام دهند، انجام نخواهد داد.» هر چند حل مسئله برده داری در آن مقطع از نظر تاریخی ناقص بود، ماهیت قانون اساسی زمانی شناخته می شود که لینکلن نوشت: «همه افرادی که در هر ایالتی به عنوان برده نگه داشته شده اند ... از همان هنگام، از آن پس، و تا ابد آزاد خواهند بود.»

لینکلن به اصل بنیادینی که در قانون اساسی بیان شده بود بازمی گشت؛ اصلی که می گوید «همه انسان ها برابر آفریده شده اند». لینکلن در همان زمانی که شاخ پروتستان نبوت بنیادین خود، یعنی نبوت برده داری، را رد می کرد، به حقایق بنیادین بازمی گشت. بنابراین، درست در همان هنگام که شاخ جمهوری خواه مهم ترین «دستور اجرایی» خود را در تاریخ درباره برده داری صادر می کرد، شاخ پروتستان مهم ترین دستور اجرایی را در تاریخ نبوی خود درباره نبوت برده داری صادر کرد؛ نبوتی که با سوگند و لعنت موسی نمایانده می شود. شاخ جمهوری خواه بازگشت به بنیادها را برگزید، شاخ پروتستان بر آن شد که بنیاد خود را رد کند و به سوی آنان بازگردد که به آن دستور داده شده بود هرگز به سویشان بازنگردد.

در سال ۱۸۶۳، شاخ جمهوری خواه به دو اردوگاه تقسیم شده بود، همان گونه که پادشاهی اسرائیل باستان در زمان یربعام و ربیعام تقسیم شد. در سال ۱۸۶۳، شاخ پروتستان از نظر قانونی به شاخ جمهوری خواه پیوست، چنان که دو مذبیح یربعام در بیت تیل و دان نماد آن اند. این دو شاخ در طول تاریخ به موازات یکدیگر حرکت می کنند، و تاریخ ۱۸۶۳ به ویژه نمایانگر تاریخ روزهای آخر است.

تاریخ پیروان میلر با چند قید نبوی در تاریخ یکصد و چهل و چهار هزار نفر تکرار می شود. یکی از آن قیود این است که مخاطبان هدف در تاریخ پیروان میلر، ابتدا کسانی بودند که بیرون از جنبش بودند و پس از آن خود جنبش. در جنبش یکصد و چهل و چهار هزار نفر، دو صدای مکاشفه باب هجده دو جامعه هدف را مشخص می کنند، اما آن اهداف برعکس تاریخ پیروان میلر هستند. هدف نخست قوم خداست و صدای دوم متوجه گله دیگر خداست که هنوز در بابل اند.

هشدار نبوتی دیگری این است که هر چند هر دو تاریخ از کلیسای دیگری گذر می کنند، میلاریت ها از فیلادلفیه به لائودیکیه رفتند و جنبش عظیم فرشته سوم از لائودیکیه به فیلادلفیه حرکت می کند. این نشان می دهد که میلاریت ها از کلیسای ششم به کلیسای هفتم رفتند و صد و چهل و چهار هزار نفر از کلیسای هفتم به کلیسای هشتم می روند، که از همان هفت است.

شاخ جمهوری خواه حرکت خود را در حوالی سال ۱۸۶۳ از یک ملت برده دار به سوی یک ملت ضد برده داری آغاز کرد. بحران آن دوره تاریخی دو حزب سیاسی پدید آورد که همان طرف های متخاصم در این «روزهای آخر» هستند. همان گونه که نخستین رئیس جمهور جمهوری خواه آن تاریخ تنها چند روز پس از پایان جنگ ترور شد، آخرین رئیس جمهور جمهوری خواه به طور نمادین ترور شد و در خیابان همچون مرده رها گردید، در حالی که جهان جشن می گرفت. او نه چند روز پس از پایان جنگ داخلی، بلکه درست پیش از آغاز آخرین جنگ داخلی ترور شد.

نخستین رئیس‌جمهور جمهوری خواه، پیش از خود ناکارآمدترین رئیس‌جمهور تاریخ آمریکا را داشت، و آخرین رئیس‌جمهور جمهوری خواه نیز پیش از خود همان را خواهد داشت. ناکارآمدی رئیس‌جمهور دموکراتی که پیش از نخستین رئیس‌جمهور جمهوری خواه آمد، بحرانی را برانگیخت که به جنگ داخلی تبدیل شد، و همان ناکارآمدی اکنون در حال رخ دادن است. رئیس‌جمهور دموکراتی که پیش از آخرین رئیس‌جمهور جمهوری خواه قرار دارد، اقتصاد را چنان اداره کرد که تا آن زمان بزرگ‌ترین سقوط اقتصادی تاریخ آمریکا را رقم زد. دو شاخ تا قانون یکشنبه به صورت موازی حرکت می‌کنند. در سال ۱۸۶۳، نخستین نسل هر دو شاخ آغاز شد، و برای هر دو شاخ، نسل چهارم و نهایه رو به شرق خواهد ایستاد و در برابر خورشید سر فرود خواهد آورد.

پیام ایلینا همواره با داورهای خدا همراه است که پیام هشدار را تأیید می‌کنند. جامعه جهانی اکنون مانند مردم پیش از طوفان زندگی می‌کند. آنها می‌خورند، می‌نوشند و انتظار دارند غول‌های فناوری جهان‌گرا هر مشکلی را که ممکن است پیش بیاید حل کنند. کلام خدا نشان می‌دهد که جهان اکنون در آستانه بحرانی عظیم قرار دارد.

«از شب چه خبر؟» آیا اهمیت این پیام‌ها را درمی‌یابم؟ آیا جایگاهی را که در کار پایانی نظام عظیم علاج‌بخش دارند می‌فهمم؟ آیا آن قدر با «کلام استوارتر نبوت» آشنا هستم که بتوانم در رویدادهایی که پیرامونم رخ می‌دهد شواهدی مثبت ببینم که پادشاه در راه حتی بر در ایستاده است؟ آیا در پرتو نوری که خدا داده، مسئولیتی را که بر دوش من است احساس می‌کنم؟ آیا هر استعدادی را که به عنوان مباشر او به من سپرده شده، در تلاشی هدایت‌شده برای نجات هلاک‌شوندگان به کار می‌گیرم؟ یا اینکه ولرم و بی‌اعتنا هستم، تا حدی با دنیای شریر درآمیخته‌ام، و امکانات و توانایی‌ای را که خدا به من داده عمدتاً در ارضای نفس صرف می‌کنم، و به آسایش و راحتی خود بیش از پیشبرد کار او اهمیت می‌دهم؟ آیا با سیر و رفتارم آن «باوری را که در جهان قوت گرفته که ادونتیست‌های روز هفتم شیپور را با صدایی نامعلوم می‌نوازند و در مسیر دنیویان گام می‌نهند» تقویت می‌کنم؟

ما صدای گام‌های خدایی را که نزدیک می‌شود می‌شنویم تا جهان را به سبب گناهانشان مجازات کند. پایان زمان به ما نزدیک است. ساکنان جهان دسته‌دسته بسته می‌شوند تا سوزانده شوند. آیا شما نیز با علف‌های هرز بسته خواهید شد؟ آیا درمی‌یابید که هر سال هزاران و هزاران و ده بار ده هزار نفوس هلاک می‌شوند و در گناهان خود می‌میرند؟ بلایا و داورهای خداوند هم‌اکنون کار خود را می‌کنند، و نفوس به تباهی می‌روند زیرا نور حقیقت بر راهشان ندرخشیده است. بولتن روزانه کنفرانس عمومی، ۱ آوریل ۱۸۹۷.

در شب، با جان خود مشتاق تو بوده‌ام؛ آری، با روحی که در درون من است تو را بامدادان خواهم جست؛ زیرا هرگاه داورهای تو در زمین باشد، ساکنان جهان عدالت را خواهند آموخت. اشعیا